

تأثیر فریدون آدمیت بر حوزه‌های اندیشه و روشنفکری ایران مسئله‌ای بود که با دکتر علی میرسپاسی، استاد دانشگاه نیویورک، در میان گذاشتیم. وی در این مورد معتقد است که بیش از هر چیز حوزه روشنفکری ایران می‌تواند از روش تحقیق دکتر آدمیت درس بگیرد. به نظر او روش تحقیق و بی‌طرفی دکتر آدمیت مثال‌زدنی است.

- به نظر شما ویژگی کارهای فریدون آدمیت در چیست؟

دو نکته مثبتی که در مورد دکتر آدمیت وجود دارد این حقیقت است که دکتر آدمیت به شکل بسیار منحصر به فردی مسئله مطالعه تاریخ اندیشه جدید در ایران را به طور بسیار حرفه‌ای و دقیق انجام داد و از این نظر آدمیت جایگاهی بسیار خاص در ایران دارد. نکته بسیار مهمی که وجود دارد این است که بسیاری از تاریخ‌نگاران ایران یا سیاستمدار بودند یا روزنامه‌نگار یا داستان‌نویس و به مقدار زیادی از زاویه سیاستمدار بودن یا از زاویه روزنامه‌نگار بودن یا از زاویه مشغله‌های دیگری که داشتند کار تاریخ را پیش می‌بردند. اما آدمیت به طور بسیار سنتی کار تاریخ‌نگاری اندیشه را انجام داد و از این جهت باید مورد قدردانی واقع می‌شد. بنابراین هر کسی که کاری جدی انجام می‌دهد خارج از اینکه با نظرات آدمیت موافق یا مخالف است باید این نکته را ارزشمند بداند.

تأکید من هم بر همین مسئله است. بسیار مهم است بدانیم که ما امروز از طریق کارهای آدمیت با یکسری کتاب‌ها، اسناد و نوشته‌هایی روبه‌رو هستیم که تا حدود زیادی یا به طور دقیق‌تر برای اولین بار توسط او نوشته شدند. به معنای وسیع کلمه آدمیت ما را با نحوه آمدن تفکر جدید به ایران و یکسری از متفکران دوره جدید آشنا کرده است.

- تحلیل شما از تسلط «اندیشه ترقی» بر نوشته‌ها و تحلیل‌های آدمیت چیست؟

یک پرسش این است که با وجودی که آدمیت نقش مهمی در بررسی تاریخ داشت که تقریباً همه قبول دارند که لااقل در دوره‌ای ۲۰ ساله در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ با یکسری کتاب‌هایی که او نوشته بود تفکر جدید را در ایران یا به طور مشخص متفکرانی که امروزه شاید بتوان گفت متفکران سکولار را در ایران معرفی کرد. در عصری که آدمیت زندگی می‌کرد به ویژه در سال‌های ۴۰ و ۵۰ سال‌هایی است که متفکران و روشنفکرانی در ایران غلبه می‌یابند که به طور کلی تفکر آن‌ها و ایدئولوژی و نظرشان مخالف مطالبی است که آدمیت بیان می‌کند. آدمیت محقق است بسیار مثبت و مشتاق و امیدوار به مسئله اندیشه ترقی و مدرنیسم و آمدن این اندیشه‌ها به ایران و به نوعی برخورد سنت و مدرنیته است که به نظر او پیروزی مدرنیته را به دنبال دارد. او از متفکرانی همچون ملک‌خان، کرمانی، آخوندزاده، طالبوف و... و به وجود آوردن تحول عظیمی که این تفکر و مدنیت و مدرنیته را به ایران می‌آورد می‌نویسد. ولی در این سال‌ها که کتاب‌های آدمیت نوشته می‌شود به طور دقیق همان سال‌هایی است که آل‌احمد و دیگران با یکسری نوشته‌ها و سخنرانی‌ها به دنبال مسئله دیگری هستند. اصولاً حوزه روشنفکری ایران در آن دوره به نوعی هژمونی ضد مشروطه و ضد روشنگری و ضد اندیشه ترقی گرایش داشت و این حوزه لااقل به عنوان منقد اندیشه آدمیت مطرح است و در همین فرم هم جا می‌گیرد و غلبه می‌یابد. در این زمینه منظورم تنها امثال آل‌احمد، شریعتی و روشنفکران اپوزیسیون نیستند بلکه حتی در میان روشنفکران رژیم سابق هم نوعی بازنگری و نقد به این پروژه امیدوار و مثبت مشروطه پیدا می‌شود. مثلاً داریوش شایگان به عنوان یک نمونه می‌تواند مطرح باشد. بحث‌های فردید و برخی از اطرافیان او هم در همین راستا تلقی می‌شوند.

این مسئله بسیار جالب است. از این جهت که چرا ما همه از طرف دیگر از او ستایش می‌کنیم و می‌گوییم چقدر کارهای آقای آدمیت مهم بود. آدمیت در آن دوره ۲۰ ساله ما ایرانیان را با اندیشه ترقی آشنا کرد و تفکر جدید در ایران را پایه‌ریزی کرد ولی ضمناً این

فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران

نوشته

فریدون آدمیت



انتشارات پیام

چاپ اول: ۱۳۵۴

چاپ دوم: ۱۳۵۵ با تجدیدنظر

چاپ سوم: ۱۳۶۳ با تجدید نظر

چاپ و صحافی: چاپخانه خواندنیها

تعداد ۵۰۰۰ نسخه

تهران، خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران
انتشارات پیام تلفن ۶۴۵۷۷۲ و ۶۴۹۵۳۱

دوره (۴۰ و ۵۰ شمسی) دوره‌ای است که هم در محیط روشنفکری و هم در محیط فرهنگی ایران و بعدها در محیط‌های سیاسی و اجتماعی کلاً یک جنبش فکری اجتماعی علیه این نوع تفکر در مورد پروژه مشروطه به وجود می‌آید.

- می‌دانید که آدمیت یک دیپلمات بود که به کار تاریخ می‌پردازد. به نظر شما او از عهده این کار خوب برآمده است؟

نکته حائز اهمیت این است که دکتر آدمیت از یک طرف کاری که انجام می‌دهد کار تاریخ اندیشه است و به معنایی در معنای خیلی آکادمیک و سنتی است. اما نکته جالبی که وجود دارد این است که آدمیت به طور حرفه‌ای و به طور مشخص به تحصیل یا تدریس تاریخ در دانشگاه تهران پرداخت. او حتی استاد تاریخ هیچ دانشگاهی در ایران هم نبود. این نکته بسیار مهم است. پرسش اینجاست که به چه دلیل متفکران و محققان مهم و تأثیرگذار ایران بیرون از نهادهای حرفه‌ای مربوط هستند. چرا مثلاً ما تاریخدان‌هایی را نداشتیم که مثلاً از دانشگاه تهران بیرون بیایند و شبیه کاری را که آقای آدمیت انجام داد به سرانجام برسانند. این نکته بسیار جالب است. ما معمولاً در حوزه علوم اجتماعی و انسانی البته به جز ادبیات با کسانی روبه‌رو هستیم که یا کسانی هستند که در دانشگاه خارج تحصیل کردند یا ایرانیانی هستند که در ایران کارهای مهمی انجام داده‌اند اما معمولاً در حوزه‌ای خارج از دانشگاه مشغول بودند. این نکته در واقع نشان‌دهنده ضعف عجیب سازمان‌ها و نهادهای حرفه‌ای تحقیق و پژوهش و فکری در ایران است. به نظر من آدمیت یکی از نمونه‌هایی است که می‌توان به عنوان مثال مطرح کرد که مجبور شد تمام کارها و تحقیقات خود را خارج از این نهادها سامان دهد.

۲۲۱

- نقد شما به آدمیت چیست؟

البته در این رابطه نباید ساده‌انگاری شود. او کارهای زیادی کرد و کتاب‌های زیادی نوشت. به طور کلی می‌توان گفت که ایشان با اشتیاق یکسری ایده‌های جدیدی را که از غرب و روسیه با استانبول از طریق متفکرانی همچون ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، آخوندزاده و... به ایران می‌آید را مطرح می‌کند اما او مطرح شدن این افکار و این ایده‌ها و این آدم‌ها را دلیل آمدن افکار جدید و تحول جامعه ما از یک جامعه سنتی خردگریز به یک جامعه خردمند و جامعه‌ای که مدرن است می‌داند. به اصطلاح پیش فرض او این است که یک جامعه از طریق یکسری ایده‌ها و ارزش‌ها و تحول و تغییر

ارزشی و فرهنگی ست که تحول می‌یابد. جالب است که به همین خاطر ایشان وقتی پروسه تحول اجتماعی و سیاسی ایران را در اواسط قرن ۱۹ و به بعد دوره پیش از مشروطه و خود مشروطیت را بررسی می‌کند عمدتاً البته نه صددرصد تمام قضیه را تقلیل می‌دهد به بحث یکسری نظرات و افکار و از این طریق روایتی به دست می‌دهد که براساس این روایت تحولی شروع شد که تحول ایده‌ای بود که یک نوع جنگ و جدال خرد و خردگرایی و علم و اندیشه ترقی بود علیه سنت و خرافه‌گرایی و خردستیزی که به نظر او ظاهراً با انقلاب مشروطیت و مطرح شدن یکسری روشنفکران به نظر می‌آید که ایران دچار تحول شده است. از دید من می‌شود گفت که ایشان دو نکته را در رابطه با تحول یک جامعه به مدرنیته آن‌قدر که باید و شاید جدی نمی‌گیرد. یک بحث این است که این دوگانگی سنت و خردگرایی و روایتی چنین که از مدرنیته وجود دارد گرچه روایتی است که کمابیش از همان اواسط قرن نوزدهم در ایران غالب شد و هنوز هم غالب است اما این روایت خیلی روایت بااساسی نیست و همان چیزی نیست که در اروپا رخ داد. در نوشته‌های مختلف ایشان هم اگر نگاه کنیم نمی‌توان درک دیگری که دقیق و تاریخی باشد در مورد تحول جوامع سنتی اروپا به مدرنیته ارائه داد. مثلاً در مورد تأسیس مجلس و به وجود آمدن قوه قضائیه و نظام حقوقی جدید و کلاً نهادهای مدنی جدید که برای تحول جامعه ایران از یک جامعه سنتی به جامعه‌ای که در آن مدرنیته دموکراسی و حتی سکولاریسم شکل می‌گیرد، گرچه در اینجا و آنجا به خصوص در رابطه با احزاب کارهایی آدمیت انجام داده است اما به نظر من در این مورد به خصوص ایشان قضیه را خیلی جدی نمی‌گیرد. همان درک غالبی که در ایران وجود داشت مبنی بر اینکه گمان می‌کند وقتی متفکران اندیشه‌های غربی را اقتباس می‌کنند و به ایران می‌آورند این یک نوع تحول وسیع و عمیق است که انجام شده است، آدمیت هم همان درک را دارد. به همین خاطر هم هست که ایشان به نظر من لااقل تا جایی که می‌دانیم معلوم نیست که در اواخر سال‌های ۳۰ به‌ویژه در سال‌های ۴۰ و ۵۰ بحث‌ها و مسائلی را که در حوزه فکری و فرهنگی ایران مطرح می‌شود، آن طوری که در نهایت در دهه ۵۰ جامعه دچار یکسری مشکلات و در نهایت بن‌بست می‌شود را دقیقاً متوجه شده بود یا جدی می‌گرفت یا خیر. البته جالب است که ایشان هیچ وقت وارد بحث و گفت‌وگو هم با کسانی که منقد پروژه مشروطیت و اندیشه ترقی و... بودند نشد. البته ایشان در دوره پس از انقلاب جزو‌های منتشر کرد به اسم آشفنگی در فکر تاریخی در ایران که به شکلی نقد آل‌احمد، شریعتی، بازرگان و... بود. البته انتشار آن بسیار دیر صورت گرفت. نکته جالبی

که در این کتاب کوچک دیده می‌شود این است که ایشان هنوز با اصرار بر این که تاریخ بر اساس یکسری خردمندی عبور می‌کند بحث می‌کرد که چرا کسانی همچون آل‌احمد، بازرگان، شریعتی و... این مسئله را نادیده می‌گیرند؛ گویی که این مسئله سوء تفاهم است. از این رو به نظر من اگر آقای آدمیت و دیگران به جای اینکه به متن اجتماعی و سیاسی ایران می‌پرداختند و این نکته را که چه در غرب و چه در کشورهای دیگر در جهان سوم و چه در ایران آن چیزی که مهم است ساختن و پرداختن نهادهای مدرن و دموکراتیک هستند و ما به خاطر ضعف این نهادهاست که دچار مشکل شده‌ایم؛ مثلاً مجلس به وجود می‌آید و بعدها در زمان رضاشاه همین مجلس تضعیف می‌شود و به یک شکلی تمام قدرت خود را از دست می‌دهد. گو اینکه در زمان پهلوی ایده ایران مدرن، ترقی، پیشرفت و... ادامه پیدا می‌کند، اما نهادهایی که پس از مشروطه ایجاد شده بودند به شکست کشانیده می‌شوند. اما این مسئله در روایتی که آدمیت از تاریخ مدرن ایران ارائه داد جای نگرفت و عملاً تأثیری هم نداشت.

- اما با این وجود بسیاری از تاریخ‌نویسان بعدی ما هم از آدمیت دنباله‌روی کردند؟

در دوره بعد از انقلاب به ویژه در این چند سال اخیر شاهد هستیم که یکسری از متفکران امروز ایران هم به دنبال این رفتند که به نوعی قرائت دیگری از مشروطه و پروژه تجدد ایران که از اواسط قرن ۱۹ شروع شد ارائه دهند. البته به طور دقیق بر همان سبک آدمیت راه رفته‌اند. باز هم به ایده‌های کسانی همچون ملکم خان و... نگاه می‌کنند و بدون در نظر گرفتن آن چیزی که جامعه را متحول می‌کند نهادها و سازمان‌ها و بحث‌های اجتماعی و سیاسی که در متن جامعه ایران هست را نادیده می‌گیرند. اما اینها به شکلی با مطرح کردن روایتی که از طریق آدمیت و... به ما رسید معتقدند که کسانی مانند ملکم خان، آخوندزاده، کرمانی و... متفکرانی هستند که نقد ارزش‌ها و تفکر سنتی را در ایران مطرح کردند و تفکر خردمند و مدرن اروپایی را آورده‌اند. اینها به شکلی آمده‌اند البته با اعتقاد به آن چیزهایی که جامعه را متحول می‌کند گفته‌اند که روشنفکران دوره مشروطه تفکر مدرن غربی را به ایران آورده‌اند. این افراد عمده‌تاً از آنجا که آمده‌اند مذهب را به عنوان مبنای تحول قرار داده و سنت را در نظر گرفته‌اند پایه‌های مدرنیته و ایده‌های روشنفکران را نیز دوباره مطرح می‌کنند. من می‌خواهم بگویم که محققان امروزه آمده‌اند و به یک شکلی می‌خواهند با قبول پیش‌فرض‌ها و روایتی که آدمیت دارد به نوعی القا می‌کنند که آدمیت مشککش این بود که به طور دقیق متوجه نبود که در افکار

آدم‌هایی مثل ملکم خان در واقع یک نوع آشفته‌نگری فکری وجود دارند و اینها می‌خواهند و هنوز هم قصد دارند افکار و اندیشه‌های سنتی را در ایران متحول کنند و نتیجه‌گیری می‌کنند که به خاطر آشفته‌نگری و کج‌فهمی روشنفکران دوره مشروطیت است که ما بعدها دچار مشکلات بزرگی شدیم.

به نظر من مشکلی که وجود دارد به یک نوعی البته خیلی کمتر آدمیت از آن اجتناب کرد و اخیراً هم دوستان محقق ما از آن اجتناب می‌کنند این است که بحران و مشکل مدرنیته در ایران در واقع مشکل دموکراسی است. ما ایران را با هر کشور منطقه مقایسه کنیم می‌بینیم که مشق دموکراسی ما با مشکلات بیشتری به نسبت بقیه مواجه نبود. در ایران همزمان با ترکیه دولت مرکزی به وجود آمد و حتی از نظر رشد اقتصادی و صنعت هم به هیچ وجه نمی‌توان گفت که ایران با مشکلات عظیم‌تری به نسبت کشورهایی از جمله ترکیه مواجه بود... بحرانی که به وجود آمد این بود که یک نوع نظام مدرن استبدادی در ایران برقرار شد و این روایتی که تاریخ‌دان‌هایی همچون آقای آدمیت و... هم می‌دهند با تأکید بی‌نهایت زیاد و افراطی به اندیشه ترقی، سکولاریسم علم و تکنولوژی و... از مدرنیته روایتی است که همیشه به بن‌بست می‌خورد. آن چیزی که باعث شد مدرنیته در اروپا، هند یا در کشورهای دیگر که همعصران ما هستند موفق شود این نبود که صنعت را به وجود آوردند یا دولت مرکزی وارثش به وجود آوردند، بلکه نظامی به وجود آوردند که دموکراتیک هستند و نهادهایی را تشکیل دادند که این نهادها امکان مشارکت مردم را در سرنوشت خودشان مهیا می‌سازند. به نظر من در روایتی که آدمیت از مشروطه می‌دهد و به طور کلی درکی که از مدرنیته دارد تأکید زیادی بر اندیشه ترقی دارد. مثلاً کتاب ایشان را درباره میرزا آقاخان کرمانی یا میرزا فتحعلی آخوندزاده که می‌خوانیم می‌بینیم که گرچه بحث‌هایی راجع به قانون و... هست اما می‌بینیم که مسئله دموکراسی به نظر من اصلی نیست و مسئله اصلی ایده ترقی و اندیشه‌های اروپایی است. این مسئله البته از سوی بسیاری از محققان و روشنفکرانی که در دوره پهلوی در حکومت بودند هم مطرح بود. یعنی آنها خودشان را روشنفکران مترقی، روشنگر و معاصر می‌دانستند و به هر حال به یک نوعی در چارچوب یک حکومت که از یک طرف به هر حال سکولار بود و این را در بیان علم و مدنیت می‌دانست و از یک طرف دیگر یک سیستم دیکتاتوری بود قرار داشتند. در نتیجه به جای پرداختن به اینکه ممکن است بحرانی که در جامعه وجود دارد مسائل و معضلاتی که وجود دارد و دلیل اینکه کسانی مانند آل‌احمد، شریعتی و دیگران می‌روند و دنبال راه‌های هویتی و ضدغربی می‌روند و

منقد اندیشه ترقی هستند ممکن است همین باشد. اینها همیشه به نوعی فرهنگ جامعه و ارزش‌های فرهنگی سنتی را به اصطلاح مسوول این معضل و مشکل می‌دانستند. این قضیه در خود کتاب‌های آدمیت هم مطرح می‌شود در بحث‌هایی هم که برخی از روشنفکران امروز ایران هم مطرح می‌کنند دیده می‌شود. این مسئله مثلاً در کتاب آدمیت راجع به امیرکبیر به چشم می‌خورد.

بحث من این است که کسانی که در رابطه با تاریخ مدرنیته در ایران کار می‌کنند تا زمانی که با اعتقاد به اینکه یک دیکتاتور مصلح می‌آید و از بالا جامعه را از طریق آوردن اندیشه‌های سکولار و ترقی خواهانه تحول می‌دهد به نظر من این پروژه به بن‌بست می‌خورد.

- درسی که روشنفکری ایران می‌تواند از روش و آثار آدمیت بگیرد، چیست؟

چیزی که ما همه می‌توانیم از آدمیت بیاموزیم این است که آقای آدمیت به کار خودش به عنوان یک کار حرفه‌ای احترام می‌گذاشت. یعنی تاریخ‌نویسی برای آدمیت کار حاشیه‌ای نبود. این بسیار قابل ستایش است آدمیت که مقام خیلی بالایی دیپلماتیک در زمان شاه داشت استعفا می‌دهد و خود را وقف کار تحقیق تاریخی می‌کند. یکی از دشواری‌هایی که ما در ایران داریم این است که تاریخدان‌ها و روشنفکران و... و بسیاری از ما کار اصلی خود را که کار تحقیق و نوشتن است به عنوان یک کار جدی و مرکزی و اصلی تلقی نمی‌کنیم و کارهای دیگری نیز انجام می‌دهیم و در کنارش هم به کار تحقیق مشغول هستیم. نکته دیگر اینکه آقای آدمیت از نظر اخلاق حرفه‌ای با وجود اینکه پیش‌فرض‌های خودش را داشت و با وجودی که یک روایت خاص خودش را داشت ولی به خاطر رعایت اخلاق حرفه‌ای خیلی عادلانه با مسائل روبه‌رو شده و از سیاسی کردن بی‌نهایت بحث‌هایی که مطرح می‌کرد پرهیز می‌کرد. این ویژگی را کسروی نداشت. مثلاً آدمیت کارهای مهمی را با همکاری خانم هما ناطق انجام داد در حالی که هما ناطق از نظر سیاسی در خط فکری آدمیت نبود. اما این اختلاف از نظر آدمیت هیچ مشکلی تلقی نمی‌شد. این نوع سعه صدر را که آدمیت داشت ما کمتر می‌بینیم. شاید ما بتوانیم این ویژگی را از آدمیت بیاموزیم به‌ویژه امروز که امکان گفت‌وگو و همدردی و همکاری بین محققان و روشنفکران مهم ایران که ممکن است اختلافات کلی یا جزئی با یکدیگر داشته باشند غیرعملی شده است. نمونه همکاری هما ناطق و فریدون آدمیت نمونه بسیار قابل توجهی است که می‌توانیم از آن درس بگیریم.